

خاکپای مبارک مشرف شدیم. بعد رفتیم در آلاچیق بالا. نهار صرف شد تا سه ساعت به غروب آنجا بودم. بعداً آمدم به خاکپای مبارک مشرف شدم. دو ساعت به غروب مانده موکب همایونی تشریف بردند.

از روز ۱۸ شهر جمادی الاول تا آخر ماه مزبور

عقب افتاده آنچه در این دوازده روز روی داده در این صفحه می نویسم شرحی از بلوای طهران می نویسم. هنگام تشریف بردن اعلیحضرت شاهنشاهی از طهران برای سفر سیم فرنگ، تمام تجار در زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم علیه السلام متحصن گردیدند که مسیو «نوز» وزیر گمرک را نمی خواهیم؛ در سال فلان مبلغ به ما تعدی نموده ثابت می کنیم. شاهزاده اتابک به حضرت عبدالعظیم رفت دلجوئی از آنها نمود که حالا سر سفر هستند اعلیحضرت شهریاری، در مراجعت تمام این کارها اصلاح می شود. آقایان علماء هم حامی تجار بودند، آنها هم ساکت شدند. تا در زمستان گذشته تمام تجار در خدمت آقایان حاضر و عنوان نمودند چرا این مرد را معزول نمی کنی؟ تمام در مسجد شاه حاضر شدند، امام جمعه همراهی با آنها نکرد. تمام رفتند در حضرت عبدالعظیم. در ثانی بعد از چند روز گفت و گو وعده نمودند به حساب مسیو «نوز» رسیدگی نموده معرولش خواهیم کرد. مردم بازار و علماء باطناً از شاهزاده اتابک دلننگ شدند، تا چند روز گذشته حکم به خارج بلد (کردن) بعضی مردمان بی تربیت نمودند. نزدیک امامزاده یحیی، شیخ محمد برادر حاجی ملا باقر واعظ را حکم به سلطان قراول خانه به گرفتن او دادند، طلاب مدرسه حاجی ابوالحسن معمار جمعیت کرده با سلطان طرف شدند. یک نفر سید گلوله می خورد می میرد سلطان هم زخم بر می دارد. آقایان ثالثاً از دحام و جمعیت در مسجد جامع نمودند. بعد از چند روز گفت و گو، صریح گفتند شاهزاده اتابک را نمی خواهیم. مجلس عدالت خانه می خواهیم

که جامع باشد از چند وزیر بی غرض و ملای بی طمع و چند نفر وکلا از ولایات، تا هر کس هر مطلب دارد بلامانع حاضر گردیده عرض نماید. از طرف دیوان گفتند این مجلس برداشت حرکت جمهوری است، ما اذن نمی دهیم، اتابک را هم معزول نمی کنیم. آقایان گفتند در این صورت ما به این شهر نمی مانیم. اذن بدهید بهر طرف می خواهیم برویم، گفتند آزاد هستید، رفتند به حضرت عبدالعظیم و از آنجا به قم. از این طرف جمعی از تجار رفتند در سفارتخانه انگلیس بست نشستند که ما امنیت نداریم. نایب وزیر مختار اینجاست و خود وزیر مختار نیست، نقداً با مردم کمال همراهی را نموده است و از دولت خواهش امنیت برای آنها خواستار شده است. جمعی را هم عقب آقایان در قم فرستادند معلوم نیست با آنها چه رفتار کرده اند. در این چند روزه جاهائی که رفتیم از این قرار است، چندین مرتبه شمیران رفتیم به خاکپای مبارک مشرف گردیدیم، یک روز رفتیم پیش مؤیدالدوله عصری آمدیم منزل حاجی مجدالدوله، شب رفتیم چاله هرز مهمان سپهدار بودیم یک روز هم از معیرالممالک و اعتصام السلطنه دیدن کردم سردار اسعد که حاجی علیقلی خان باشد آنجا بود.

حاجی عمیدالملک چندی بود که برای معالجه چشمش به فرنگ رفته بود این روزها آمده است از او هم دیدن کردم.

دیگر از حضرات تجار که متحصن در سفارت انگلیس هستند بنویسم؛ خلق کثیری از تجار و طلاب در آنجا جمع شدند و مخارج شام و نهار را خودشان می دهند، چای و شربت و قلیان از سفارتخانه می دهند. حاجی حسین آقا و حاجی عبدالرزاق رفته اند در پیش آنها که مقصود از این بست نشستن چیست گفته بودند اولاً ملاهای ما که پیشوایان دین ما هستند نفی مملکت نمودند آنها را می خواهیم. دوم امنیت، که نیابند شب در خانه ما را بگیرند و خارج بلد نمایند مثل انهایی که از ما مردم کردند، تاکنون گفتیم بما چه، حالا نمی گوئیم. سیم عدالت، حالا عدالت را ببینید اگر شاهزاده عین الدوله

دارا است او باشد و الا شخص دیگری که وجود او از طمع و کثافت و حرص و غرض و شهوت عاری باشد، اگر غیر این باشد ابدأً از اینجا بیرون نخواهیم آمد، حاجی حسین آقا و حاجی عبدالرزاق گفته بودند عمل اقساط ما چه می شود که بر زمین زده‌اید گفته بودند باعث نرسیدن قسط هم از نداشتن امنیت است، چگونه با این غرض و طمع عین الدوله ما درب دکان را باز نموده کاسی نمائیم و به شما اقساط بدهیم. گفته بودند حرکت خوبی نکرده‌اید جواب داده بودند می دانیم شما را هم مجبور گردانیده‌اند که بیائید این گونه صحبت‌ها را با ما نمائید. و الا خود شما هیچ رضایت ندارید. از این مقوله صحبت‌ها خیلی شهرت می دهند، هنوز به جایی نرسیده است که خاتمه آن را بنویسم. همین قدر خودم دیروز که یوم پنجشنبه چهارم جمادی الاخری بود دیدم (که) از درب خانه شاهزاده حسام السلطنه تا در سفارت فوج فوج و گروه گروه از ملا و سید و عام و طلاب و کاسب و تجار، پشت به پشت تا درب سفارتخانه بودند. طلاب و تجار و کسبه را که می دیدند در کمال احترام داخل می کردند و سایر مردم را نمی گذاشتند بروند، از جانب سفارت، سرباز و غلام و سوار هندی، مشغول پذیرایی و احترام مردم بودند و نیز گفتند شاهزاده اتابک از نایب وزیر مختار مواخذه سخت نموده بود (که) در معاهده بین دولتین ایران و انگلیس همچو قراری نبوده است، هر کس بر ضد دولت حرف بزند شما به آنها منزل بدهید و نگهداری نمائید، خلاف قاعده چرا رفتار نموده‌اید؟ نایب وزیر مختار گفته بود: من یک نفر نایب سفارتخانه بیش نیستم و به من هیچ دخلی ندارد. هر کس از اهل عالم بیاید در زیر سایه «پارلمنت» دولت انگلیس بست بنشیند بر دولت انگلیس واجب است از آنها در نهایت احترام نگاهداری نماید و نگذارد کسی به آنها روز بگوید، این بیچاره مردم می گویند پناه به مسجد دولت که مسجد شاه باشد بردیم به عرض نرسیدند ما را بیرون نمودند، پناه به امامزاده واجب التعظیم حضرت عبدالعظیم بردیم اطراف ما را محصور نموده به داد ما نرسیدند، به مسجد جامع ملت پناه بردیم ما

راگلوله باران نمودند و علماء و پیشوایان ما را بیرون نمودند و آنچه در این مدت یک سال، شاهزاده اتابک به ما قول داد به عهد خود وفا نکرد بلکه بر خلاف آن با ما رفتار نمود، اکنون پناه به سفارت دولت انگلیس بردیم تمام دکان‌های خودمان را بسته از نان خوردن افتاده‌ایم و عدالت می‌خواهیم و امنیت. با این حال وقال و مقال گناه من که نایب سفارت می‌باشم چیست؟ به عدالت با رعیت بیچاره ایران راه بروید تا نیابند و پناه به دولت اجانب نیاورند، به قانون ملت شما ما از جمله کفار هستیم. بیچاره ملت چقدر مستأصل شده است پناه که به ما آورده است، شاهزاده اتابک دیگر نتوانسته بود جوابی به نایب سفارت بگوید.

قبل از این که این بلوا بشود، بعد از رفتن علماء به طرف شهر قم عدالت‌خانه‌ای شاهزاده اتابک داده بود که رئیس کل شاهزاده شعاع‌السلطنه باشد با معاونت چند وزیر و دبیر، نظام الملک هم از جمله آن وزراء باشد (با) رفتن مردم در سفارتخانه انگلیس، نقداً این کار هم بکلی موقوف گردید و ریاست دیوان عدالت با خود نظام‌الملک است، مثل سابق. تا بعد چه شود نمی‌دانم. خود این بنده هم از خاکپای اقدس‌اعلی مرخص به عزم گردش ده روزه گرفته به اتفاق منتصرالملک رفتیم رو به شهرستانک هوای طهران هم خیلی گرم شده است با وجودی که شب یازدهم باران گرفت و تا صبح بارید همچو باران در همچو فصل بسیار کم دیده شده بود.

دیگر، روزی که آقایان علماء و تجار و غیره در مسجد جامع جمع بودند یک نفر که در دو روز قبل گلوله خورده و مرده بود گفتند پیراهن خونین آن سید را برداشته با یک جلد قرآن سر چوب نصب نموده فریادکنان از مسجد جامع بیرون می‌آیند، سینه زنان می‌رسند تا سر چهارسوق، سربازان که در بازار چاتمه زده بودند شلیک می‌کنند بطور واضح یک نفر سید گلوله خورده مرده است به قول دیگر بیست نفر گلوله خورده‌اند و چند نفر زخمی شده‌اند، تمام را میان‌گاری ریخته بیرون بردند. این مردم آن

کشته‌ها را می‌خواهند، که کشته را در هیچ قانون پنهان نمی‌کنند باید کشته‌هایی ما را بدهید تا بدانیم کدام بیچاره از چه طایفه و اهل کدام بلد و قریه بوده است. هیچ‌کس تابه حال گوش به حرف‌های آنها نداده تمام در سفارت هستند. عدّه آنها هم زیادتر می‌شوند. تمام صدمات یک طرف بسته بودن بازارها یک طرف. هر کس در بازار هر کاری و هر دادو مستدی داشته است همه زمین خورده است، هیچکس تکلیف خود را نمی‌داند. امروز دو روز است عین الدوله را از اتابکی معزول نموده‌اند حکم شده است برود در پشم که بیلاق پشتکوه است تا درباره او حکمی در ثانی شده، تکلیف او را معین نمایند. تمام کارهای صدارت با میرزا نصرالله خان مشیرالدوله شده است. لقب رئیس الوزرائی هم باو دادند. عضدالملک و حاجی نظام الدوله با دستخط جهانمطاع همایونی، در قم پیش آقایان علما رفته‌اند که شما به طهران مراجعت نمائید آنچه مقاصد شماست رفتار می‌شود، هنوز خبری از آنها نیامده است، اشخاصی که در سفارتخانه انگلیس هستند، آقای نایب السلطنه تلفن به آنها فرموده‌اند که شما شکایت از عین الدوله داشتید، بندگان اعلیحضرت شهرباری پس از اطلاع از خلاف و تعدی او نسبت به شماها، او را معزول فرمودند، دیگر چرا از سفارت بیرون نمی‌آئید؟ آنها جواب داده‌اند اکنون ماها قریب بیست و پنج هزار بلکه سی هزار مخلوق هستیم و مدت زمانی است در اینجا متحصن می‌باشیم و هر روزی قریب هزار و پانصد تومان مخارج می‌کنیم، مقصود عزل او نیست بلکه چیز دیگر است، ماها عدالتخانه و امنیت می‌خواهیم، هر وقت آقایان علماء از قم معاودت کنند، ماها هم از اینجا خارج می‌شویم. و الا هیچ بیرون نخواهیم آمد ولو اینکه بدهند تمام ما را سر ببرند. دیگر خبری نیست ولیکن مردم روزبروز جمعیشان زیادتر می‌شود هر روزی سه خروار الی چهار خروار برنج شام می‌خورند، با اینکه محترمین آنها شب را می‌روند در منازل خودشان شام می‌خورند. نماز جماعت و منبر موعظه بر پا نموده، همه روزه بالای منبر می‌روند، جماعت نوکر را هم هیچ راه

نمی‌دهند. دولت انگلیس نهایت احترامات را به آنها نموده تلگرافی بدین مضمون به آنها نموده است:

«دوستان عزیز روحانی من، اهالی ایران که در سفارتخانه ما پناه آورده‌اید.

از فراری که «شارژدفر» ما نوشته است شماها از بسیاری ظلم، پناه به سفارتخانه دولت ما آورده‌اید. در کمال احترام از برادر تا جدار خودم اعلیحضرت مظفرالدین شاه خواهش می‌کنم که رفع ظلم را از شماها نموده عدالتخانه (ای) که می‌خواهید برای شماها برقرار و امنیت به شما بدهند. ادوارد هفتم.» دیگر، عضدالملک حاجی نظام الدوله و مستشارالملک رفته بودند برای آوردن آقایان علما. بعد از جواب و سؤال بسیاری، قبول نکردند بیابند، گفتند: دستخط که برای ما آورده‌اید که موافق دلخواه ماها عدالتخانه درست می‌کنند خدعه است. تا چهار دولت ضمانت این مجلس را نکنند ماها نمی‌آئیم، عضدالملک هم در قم مانده است، نقداً لقب صدر اعظمی با میرزا نصرالله خان مشیرالدوله شده، عین الدوله هم رفت ییلاق اوشان. سواد دستخط جهانمطاع همایون را برداشته، اعلان نموده، چاپ کرده، در سر تمام کوچه‌ها چسبانیده‌اند و برده‌اند در سفارتخانه انگلیس، مردم زیارت کرده آنها هم جواب داده‌اند باید به امضای چهار دولت برسد و الا ماها قبول نمی‌کنیم. اعلان ها را هم مردم از کوچه‌ها کردند و به دور انداختند. عجلاناً که بد وضعی پیش آمده است مهمانی شب عید شاه را هم صدراعظم تازه دادند. شب دیگرش هم آقای نایب‌السلطنه تمام را به شام و سواره دعوت نمودند من، هم منزل صدر اعظم دعوت به شام داشتم رفتم و هم منزل آقای نایب‌السلطنه، کامرانیه خیلی منظم بود الان تمام شهر طهران آنچه دکان و بازار بود بسته و رفته‌اند در سفارت انگلیس.

کسانی که باز هستند جماعت خباز و علاف و قصاب و بقال است که آنها را هم خود تجار خواهش نموده‌اند شماها دکاتان را نبندید، برای اینکه مردم به شما احتیاج دارند.

شب عید شاه، درب سفارت انگلیس را تجار عوض درب دگان و بازار، چراغان خیلی خوب نموده بودند و تمام مردم را هم بدون جلوگیری در سفارت راه می دادند و بروند تماشا نمایند، تخمین تا نود هزار هم زده اند، یعنی تمام مردم طهران غیر از طبقه ای نوکر^۱ بودند، برای تماشا می رفتند. آشوب غریبی بر پا شده است. هیچ کس همچو چیزی خاطر ندارد.

سایر ولایت ها هم از قبیل تبریز و شیراز و اصفهان و زنجان و بروجرد مردم شورش نموده اند.

سفر ده روزه شهرستانک به تاریخ سه شنبه دوم شهر جمادی الثانی ۱۳۲۴

صبح سه شنبه دوم شهر جمادی الثانی به عزم ده شبه سفر پشتکوه حرکت کردیم. اشخاصی که در این سفر هستند، متصرف الممالک است (و) از نوکرها: حسن خان - شعبان خان، مشهدی علی میرزا، میرزا علی آقا، محمد باقر بیگ جلودار، دو فرآش و یک شاگرد آبدار و یک آشپز. از راه مبارک آباد و لویزان آمدیم طرف بالای اوشان جایی را انتخاب کرده آنجا را منزل قرار دادیم. توت بسیار خوبی باگوجه و خیار، صرف شد. حاصل اینجا را هنوز درو نکرده اند ولی در حاجی آباد مشغول درو بودند.

چهارشنبه ۳ شهر جمادی الثانی ۱۳۲۴

سوار شده راندم به طرف شهرستانک از آهاده گذشته. از گردنه آهاروش سر بالا شدی. در زیر ده شهرستانک نهار صرف کردیم. سه ساعت به غروب راندم به «سرک» که آنجا منزل نمائیم. زیر ده «سرک» در یک بیدستانی منزل کردیم مشهدی حسن سرکی که یکی از زنهای شاه شهید را گرفته و آن خانم هم از اهل قهوه خانه بود، اسمش هم خانمی است در اینجا است باری مشهدی حسن آمده علیق اسب ها را حاضر کرده بعضی چیزها که لازم بود خواستیم آورد. باری نماز خوانده مشغول تخته بازی شدیم.

۱- در زمان قاجاریه، طبقات کارمند و حقوق بگیران دولت را نوکر می نامیدند.

سواد دستخط تلگرافی به اهالی مظلمین ایران

عصر چهارشنبه ۲۵ ژانویه

از طرف اعلیحضرت امیر کبیر در این باره فرموده که
 کفر نه تعلم ال محمد ال عزیز که چهارشنبه ۲۵ ژانویه قبوله سفیر کبیر
 خود را نموده بعد سه وقت از تعذبات مستبدانه وارده و مظلومیت
 عمای واجب التکریم روحانی و قاطبه رعیت متأسف و متالم شدم
 حواشی غریبم آرا مجلس عدالت و شورای ملی رجوع نمودیم و امیدوارم
 برادر ارجمند تاجدار اعلیحضرت شاهنشاه، امیر کبیر را به رفع ظلم
 حواشی متفقانه مجلس شورای امیر کبیر را با انجا جمع و رفع ظلم
 بسمع قبول اصفا و رفع تعذبات را شخصاً از رعیت باوفای خودشان
 حواشی روز (در اولم شدم)

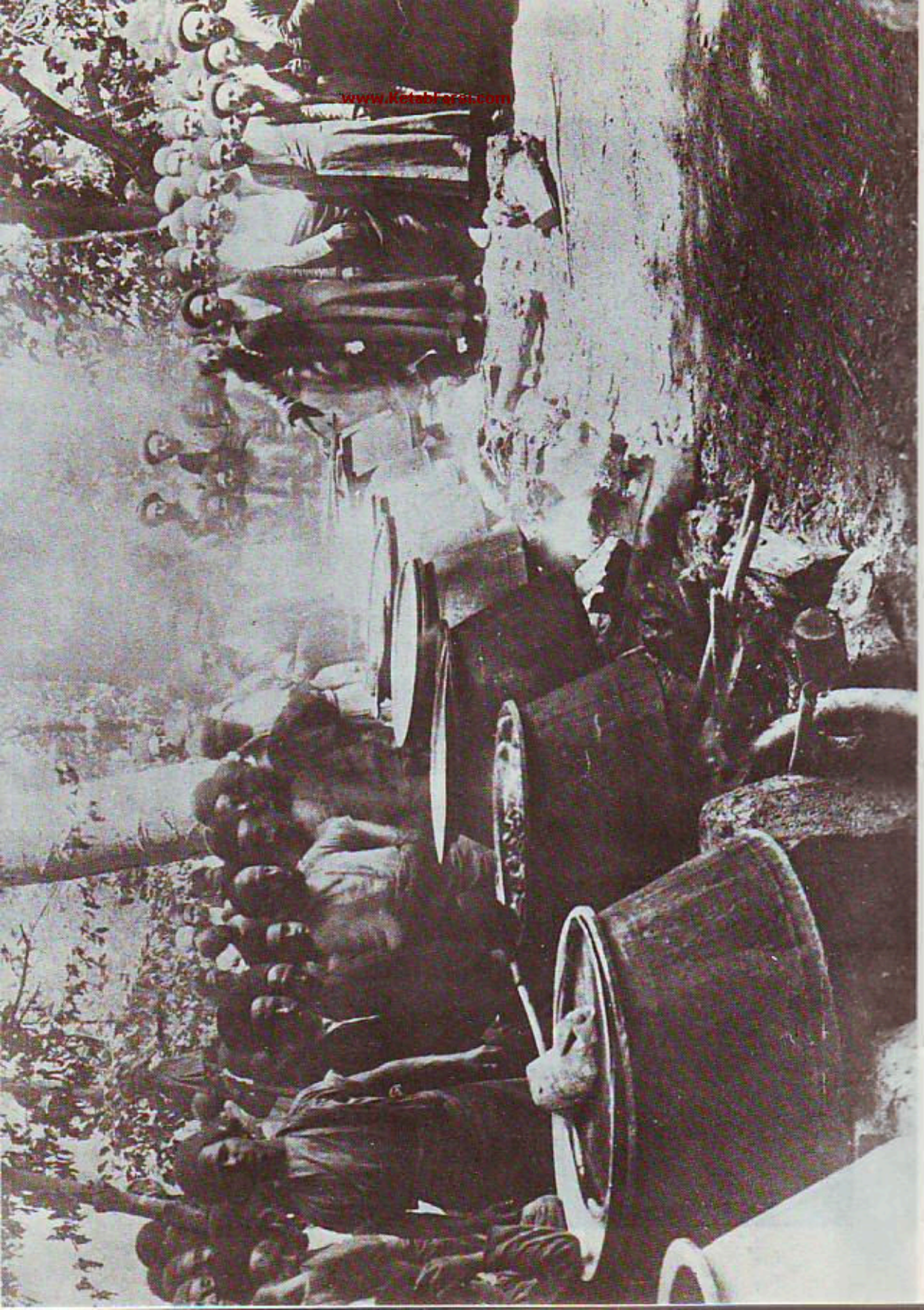
سواد دستخط تلگرافی به اهالی مظلمین ایران

عصر چهارشنبه ۲۵ ژانویه

از طرف اعلیحضرت پادشاه انگلستان به امپراتور هندوستان

«تلگراف تظلم آن برادران عزیز که چهارشنبه ۲۵ ژانویه به توسط سفیر کبیر با
 کفایت خودمان نموده بودید رسید، قلباً از تعذبات مستبدانه وارده و مظلومیت
 علمای واجب التکریم روحانی و قاطبه رعیت متأسف و متالم شدم. جواب
 عریضه شما را به مجلس عدالت و شورای ملی رجوع نمودیم و امیدوارم
 ارجمند تاجدار اعلیحضرت شاهنشاه با الاستقلال مظفرالدین شاه قاجار
 خواهش متفقانه مجلس شورای ملی انگلستان را... جبلی و رفع ظلم به سمع
 قبول اصفا و رفع تعذبات را شخصاً از رعیت باوفای خودشان خواهند

فرمود.»





مردم روزنه روز جمعیتشان زیادتر می شود، هر روز سه خروار الی چهار خروار برنج، شام می خورند با این که محترمین آنها شب را می روند در منزل خودشان شام می خورند.



از درب خانه شاهزاده حسام السلطنه تا در سفارت، فوج فوج و گروه گروه از ملأ
و سید و عام و طلاب و کاسب و تجار، پشت به پشت تا در سفارت خانه بودند.
از جانب سفارت خانه، سرباز و غلام و سوار هندی مشغول پذیرائی بودند.



نایب وزیرمختار گفته بود: هر کس بیاید در زیر سایه پارلمنت دولت انگلیس
بست بنشیند، بر دولت انگلیس واجب است که از آنها در نهایت احترام
نگاهداری نماید.

پنجشنبه ۵ شهر جمادی الثانی ۱۳۲۴

دیروز در «سرک» اطراف کردیم دستورالعمل آتش رشته دادیم که «خانمی» درست نماید، ماهی قزل آلا هم روبروی خودمان صید کردند، گفتم سرخ کنند. مشغول آس بازی شدیم. امروز تمامش را من می‌بختم. دو ساعت به غروب مانده سوار شده رفتم به خانه خانمی، که از او دیدنی کرده باشم.

جمعه ۵ جمادی الثانی ۱۳۲۴

امروز باید برویم به گچ‌سر، آب چندان زیاد نیست چند دفعه به آب زدیم. در گرم آب قدری پیاده شده دوغ و ماست خوردیم. یک دختر بسیار خوشگلی هم بود. آمدیم تا گچ‌سر، در آنجا جای خوبی نداشت رفتیم زیر گردنه جایی معین کرده منزل نمودیم. کره و پنیر و ماست بسیار خوبی آوردند. الحمدلله همه چیز فراوان است. امروز مشهدی علی یک مرغ ماهی زده بود.

شنبه ۶ جمادی الثانی ۱۳۲۴

امروز باید برویم به کندوان. سوار شده رفتیم برای شکار به کندوان می‌توان گفت دیواری است. به هر زحمت بود رفتیم بالا. به طوری بود که اگر خدای نخواست دست اسب در می‌رفت تکه بزرگ گوشمان بود بسیار سخت بود. سرگردنه کندوان که رسیدیم هوا تغییر کرد، تمام درّه‌ها را مه گرفته بود. متصرف الممالک از خستگی استراحت کرد گویا که دیگر متصرف الممالک با من سفر نیاید. باری قدری روزنامه نوشتم (بعد) مشغول آس بازی شدیم تا سه ساعت از شب.

بتاریخ یکشنبه ۷ جمادی الثانی ۱۳۲۴

رفتیم برای گردنه سیاه بیشه، سرگردنه که رسیدیم باز مه تمام (جاها) را گرفته و تاریک

گردید. به خلق همه را تنگ کرده است نه شکاری پیدا می شود نه چشم‌ها جائی را می بیند. خلاصه آمدیم منزل (بعد) مشغول روزنامه نوشتن شدم. صبحی یک شخص از اهل لرستان در اینجا دیدم (که) به جز سر، دیگر اعضای بدنش ناقص بود. دستپایش مثل دست بچه دو سه ساله بود. این شخص برادر زاده‌ای دارد که در واقع دست و پای عمویش است. انعامی به او دادیم. مشهدی‌علی آمد جوجه آورد هر یک به قرار یک مرغ دانه‌ای یک قران اتباع کرده بود.

دوشنبه ۸ شهر جمادی‌الثانی ۱۳۲۴

امروز باید از کندوان مراجعت نمائیم. یکمرتبه مه از توی درّه بلند شد (و) تمام اطراف را به طوری گرفت که نمی‌توان شرح داد، چند شیشه عکس در سرگردنه سیاه بیشه انداختیم، باز خیالمان از ماندن منصرف شد، سرگردنه کندوان دم قهوه‌خانه یک فنجان چائی صرف شد. بعد یک شخصی پیدا شد کمانچه زن بود، مرخصی خواست که بزند، ما هم اجازه دادیم، مشغول زدن شد ولی نفهمید که چه می‌زند.

سه شنبه ۹ شهر جمادی‌الثانی ۱۳۲۴

امروز باید از ژرماب برویم به شهرستانک. رسیدیم به یک سیاه چادر قدری دوغ و ماست و سرشیر آوردند، صرف نمودیم. یکسر آمدیم در لونیز نهار صرف (کرده) استراحت کردیم، بعد از خواب برخاسته آهسته آهسته رفتیم به طرف شهرستانک تا رسیدیم منزل. چادرها را جای چادرهایی که در دو سال قبل (زده بودیم)، آنجا زدند، نماز خوانده مشغول صحبت شدیم.

چهارشنبه ۱۰ شهر جمادی‌الثانی ۱۳۲۴

امروز در اینجا اطراق نمودیم تماشای منتصرالممالک مشغول تخته بازی

بودیم، صفر علیخان سر تپ آمد خبر عزل انابک را آورد، بطور صحیح، خیلی خوشحال شدیم.

پنجشنبه ۱۱ شهر جمادی الثانی ۱۳۲۴

امروز باید برویم به شهر. صبح خیلی زودی که تقریباً ساعت هفت و نیم الی هشت از شب گذشته بود، برخاستم. سوار شده آمدم از توچال، تمام کوه‌های توچال و پیازچال (را) گردش کردیم ابدأ شکاری پیدا نکردیم. همین‌طور آمدم تا امامزاده قاسم از آنجا آمدم منزل. الحمدلله این سفر خیلی خوش گذشته است.

جمعه ۱۲ شهر جمادی الثانی ۱۳۲۴

صبح رفتم درب خانه، اعلیحضرت همایونی اندرون تشریف داشتند. حضرت صدر اعظم جدید که مشیرالدوله باشد در دربار جلوس به مسند صدارت فرموده بودند، وزیر دربار و حاجب‌الدوله طرفین نشسته، دیر حضور هم در جلو مشغول کار بود. باری مجلس بهم خورد، رفتیم کامرانیه، خدمت آقای نایب السلطنه مشرف شدم. ایشان هم مشغول تهیه مهمانی شب عید شاه بودند. دیروز هم که می‌آمدم طبق کش زیادی در بین راه دیدم که اسباب، چراغ و غیره حمل می‌کردند، شاه تشریف بردند به شاه‌آباد ما هم سوار شده رفتیم به شاه‌آباد به حضور مبارک مشرف شدیم، در رکاب مبارک آمدم تا صاحبقرانیه. تا دو ساعت و نیم از شب هم بیرون تشریف داشتند.

شنبه ۱۳ شهر جمادی الثانی ۱۳۲۴

آدمم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم، آقای نایب‌السلطنه و صدر اعظم و سایر وزراء بودند. بعد وقت نهار آمدم منزل. سه ساعت به غروب مانده مجدداً

آمدم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. تا نیم ساعت به غروب مانده، که شاهزاده عضد السلطان مرا برداشته رفتیم منزلشان. وقت آتشبازی سوار شده رفتیم منزل موثق الدوله برای تماشا. مؤیدالدوله، مجدالدوله، معین السلطان، وزیر دربار، حاجب الدوله، عین السلطان، حاجب السلطان، ناصرالممالک و غیره بودند.

یکشنبه ۱۴ شهر جمادی الثانی ۱۳۲۴

صبح عید مولود بندگان اعلیحضرت همایونی بود. رفته در خانه به خاکپای مبارک شرفیاب شدیم، باری نایب السلطنه، صدراعظم و شاهزادگان و وزراء و اعیان و غیره تماماً حاضر بودند، بعد از فرمایشات رسمانه، سفرای کبار مشرف شدند، هر یک تبریک عرض کردند بعد از آن سلام منعقد شد ولی بسیار خوب، سلامی که آقای نایب السلطنه باشند مسلماً خوب خواهد شد. بعد از سلام، نهار رسمانه با شاهزادگان میل فرمودند. من و عضد السلطان با هم بیرون آمدیم رفتیم به منزلشان، با «سید استغفرالله» یک دست شطرنج زدیم و اومات شد. عصری رفته به کامرانیه. چون اعلیحضرت امروز تشریف می آورند. محض سرافرازی و مرحمت مخصوص خواهند آمد. باری اینجا هم همه جور آدمی هست امروز مخاطب سلام حاجی سیف الدوله بود، یکساعت و نیم به غروب مانده شاه تشریف آوردند. یکصد و سی نفر در سر میز دعوت دارند هشتصد نفر هم سواره دعوت دارند، یک قطعه انگشتر از دست مبارکشان بیرون آورده به آقای نایب السلطنه مرحمت فرمودند (و) یک تمثال خودشان را با یک حمایل آبی به شاهزاده مشهدی مرحمت فرمودند، سایر پسرهای آقا را اظهار مرحمت فرمودند. باری غروب اعلیحضرت همایونی تشریف بردند، من هم سوار شده رفته به منزل شجاع السلطنه، لباس رسمی پوشیده با هم مراجعت کردیم. تمام سفرها بودند، بسیار بسیار میز عالی و شام خوبی بود. بعد از شام آتش بازی مفصلی کردند، بعد از آتشبازی با شجاع

السلطنه رفته به منزلشان.

دوشنبه ۱۵ شهر جمادی الاول ۱۳۲۴

صبح رفتم درب خانه به خاکپای مبارک مشرف شدم، صدر اعظم هم آمد به خاکپای مبارک مشرف شد. دو ساعت به غروب مانده سوار شدم رفتم منزل مجدالدوله از دم سفارت گذشتم تماشای مردم و جنجال را می‌کردم واقعاً هنگامه غریبی بود.

سه شنبه ۱۶ شهر جمادى الاول ۱۳۲۴

صبح رفتم حمام، بیرون آمده قدری تماشای بنای را کردم. امروز تماشا را در منزل بودم.

چهارشنبه ۱۷ شهر جمادى الثاني ۱۳۲۴

امروز تمام در منزل بودم، بشیر حضور هم از دیشب تا بحال اینجا است. عصری رفتیم منزل ناظم السلطنه، قدری صحبت کردیم.

پنجشنبه ۱۸ شهر جمادى الثاني ۱۳۲۴

عصری درةالدوله آمد، تا یک ساعت به غروب ماند. اینجا بود. بعد سوار شده رفتم قدری گردش کرده آمدم منزل.

جمعه ۱۹ شهر جمادى الثاني ۱۳۲۴

امروز صبح رفتم شمیران به صاحبقرانیه، اعلیحضرت اندرون تشریف داشتند، تا عصر هم بیرون نخواهند آمد. قدری در اطاق وزیر دربار نشسته بعضی‌ها مشغول تخته

بازی بودند بعد سوار شده رفتم تجریش باغ حسام لشگر. دیدم سپهدار، اعتماد حضرت، بهاءالدوله، بنان نظام، امروز این اشخاص در اینجا دعوت داشتند و مشغول آس بازی بودند قدری همرنگ جماعت شدیم. سه ساعت به غروب مانده رفتیم درب خانه، اعلیحضرت می خواستند که سوار بشوند ما هم سوار شده در رکاب مبارک رفتیم به شاه آباد تا نیم ساعت به غروب شاه آباد تشریف داشتند در مراجعت از آنجا آمدم کامرانیه، خدمت آقای نایب السلطنه. تا یک ساعت از شب گذشته آنجا بودم، بعد با حکیم الملک سوار شده تا دم باغ وزیر افخم.

شنبه ۲۰ شهر جمادی الثانی ۱۳۲۴

صبح دیر رفتم درب خانه. نایب السلطنه و صدر اعظم و سایر وزراء بحضور شرفیاب شده و مراجعت کرده بودند. باری تا بعد از نهار درب خانه بودم. دو ساعت به غروب، آمدم رستم آباد که صدر اعظم را ملاقات نمائیم. صدر اعظم درب خانه بودند که از آنجا به شهر بروند، چون که دو شب است چراغباران است و برای این است که کارها بر وفق دلخواه تجار و کسبه و تمام عوام الناس است، از این جهت مردم جشن گرفته اند. با حاجی عمید الملک سوار شده رفتیم منزل ایشان، مطرب ها نیامده بودند شب بسیار بدی گذشت.

یکشنبه ۲۱ شهر جمادی الثانی ۱۳۲۴

رفتم تجریش امروز مهمان معتمدالدوله هستم، تا عصری آنجا بودم. نهار بسیار خوبی شد مخصوصاً یک کله پاچه خوبی پخته بودند بسیار خوش گذشت.

دوشنبه ۲۲ شهر جمادی الثانی ۱۳۲۴

صبح رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک شرفیاب شدم. تا عصر درب خانه بودم.



جشن مشروطیت در مدرسه قدیم نظامی



در این موقع فیروز مسعود که بمبارکی و میمنت از بسط کرامت و فرط عدالت
بندکان اعلیحضرت اقدس شاهنشاه تاجدار عادل و باذل ارواحنا فداه ابواب
سعادت بر چهره آمل ملت گشاده و از تعیین محل مجلس ملی صلاهی نیک بختی
بگوش هوش جهانیان رسانیده از **فیب صداب هر عزیزان را این امر**

خواهشمند است در روز شنبه بیست و هفتم شهر جمادی الثانی یونت تیل سنه ۱۳۲۴
سه ساعت بغروب مانده در مدرسه قدیم نظامی که عجاله برای مجلس ملی تشکیل
و تعیین شده بصرف شرب و شیرینی قرین امتنان فرمایند

دعوت نامه مجلس ملی از جناب جلالت مآب اجل عزیزالسلطان دام اقباله
العالی، برای شرکت در جلسه افتتاحیه اولین مجلس ملی ایران.